

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و دوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۲)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

شایسته‌ها و نشایسته‌ها در دو حماسه بزرگ جهان

دکتر محتشم محمدی*
مرکز آموزش عالی کازرون

چکیده

هدف از این پژوهش، کاوشی در میزان و چگونگی شایسته‌ها و نشایسته‌ها، در دو حماسه ایران و یونان است. شاید منصفانه‌تر این باشد که ارزش‌ها و ضد ارزش‌های هر قومی در جغرافیا و تاریخ آن قوم واکاوی و بررسی شود؛ اما از آن جا که مبنای شناخت ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، مفاهیم انسانی و فرهنگ انسانی است؛ بیراه نیست اگر از فاصله سال‌ها و سده‌ها، اکنون به گذشته‌ها بنگریم و قضاوت کنیم و آنچه را در خدمت فرهنگ انسانی است، تحت عنوان شایسته‌ها و ضد آن را با نام نشایسته‌ها دسته‌بندی کنیم.

این تلاش، برای شناخت شایسته‌ها و نشایسته‌های ایلیاد هومر و شاهنامه فردوسی است و برای این که انصاف را در فضای حماسی لحاظ کرده باشیم؛ به بخش پهلوانی شاهنامه توجه خاص داشته‌ایم. شیوه کار، بر اساس خوانش دقیق متن دو حماسه و گزینش نمونه‌هایی است که بتواند نمادی از کلیت آن حماسه‌ها باشد. از یافته‌های این پژوهش این است که نمونه‌های شایسته‌ها در هر دو حماسه قابل توجهند؛ اگر چه در مقام مقایسه، میزان آن در ایلیاد کمتر است؛ ضمن این که باید به حجم کمتر ایلیاد نیز توجه کرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. شایسته ۲. نشایسته ۳. فردوسی ۴. شاهنامه ۵. هومر ۶. ایلیاد ۷. حماسه.

۱. مقدمه

در میان حماسه‌های کشورهای گوناگون گیتی، ایلیاد هومر و شاهنامه فردوسی، دو حماسه برتر به شمار می‌روند. بدیهی است که برابر نهادن این دو حماسه، برای مطالعه دو گونه حماسه، از دو سوی جهان، کاری وسوسه‌انگیز است. از آن جا که انسان حماسه در برابر هستی، باور به تقدیر را داراست؛ ولی نام جویی و اظهار شهامت را رها نمی‌کند؛ در فضای بین این باور و این نام جویی، اعمالی را باعث می‌شود که قضاوت تاریخی ما، برخی را شایسته و برخی را ناشایسته می‌پندارد. بدیهی است اگر مبنا را مختصات حماسه‌های اولیه و شفاهی بدانیم، شاید بیشتر؛ بلکه همه اعمال پهلوانان حماسه، در تراز تجربه‌های خود، در رویارویی با معضلات هستی؛ شایسته به شمار بروند؛ ولی ما در این پژوهش، رها از اصول و مختصاتی که از همین حماسه‌ها به دست آمده‌اند؛ با سنجه فرهنگ کلی و عمومی بشری که انسان مدار است و رها از عصبیت‌های قومی، به ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و بر اساس باور متکامل انسان امروز، بدان می‌نگریم.

در واقع، بنابراین نیست که این دو حماسه بزرگ را زیر ذره‌بین نقد اخلاقی بگذاریم و از آن دریچه بدان‌ها بنگریم؛ بلکه کلیت‌های مشترک فرهنگ انسانی را وسیله سنجش و ارزش‌گذاری قرار داده‌ایم. برای نمونه اگر چه جنگ، شکستن دشمن، غریب شادی و پیروزی و مانند آن‌ها، در حماسه بدیهی و پذیرفتنی است؛ ولی در عین توانمندی، آشتی‌جو بودن در غلبه بر دشمن، رأفت و گذشت داشتن، و در شادی و پیروزی، نعره‌ها را در خود حبس کردن، از شایسته‌هایی است که هر انسانی را در هر خطه‌ای به وجد می‌آورد و به تحسین وامی‌دارد.

بنا بر آنچه گذشت؛ آنچه در خدمت فرهنگ انسانی است و با سنجش فرهنگ کلی و عمومی بشر انسانیت مدار و رها از عصبیت‌های قومی به دست می‌آید، شایسته‌ها و آنچه ضد فرهنگ انسانی است، نشایسته‌هاست. از آن جا که بنا بر رها کردن این دو مقوله (شایسته‌ها و نشایسته‌ها) از نقد اخلاقی است، و با توجه به آیینی بودن بیشتر نقدهای اخلاقی، این پژوهش بر اساس نگاه و درکی اومانستی است که معیارهای اومانستی - انسان محور - را در کار بررسی این حماسه‌ها، لحاظ کرده است.

۲. معیارها

مؤلف کتاب **اومانیزم** به نقل از «سیموندز» می‌نویسد: جوهر اومانیزم، دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به عنوان موجودی معتدل و جدا از مقدرات الهیاتی است (دیویس، ۲۱: ۱۳۸۷). یاکوب بورکهارت - سویسی آلمانی زبان - که خود از فرزندان دلبسته این سنت بود، اومانیزم را «کشف جهان و انسان» تعریف می‌کند (همان، ۲۲). همانگونه که مشهود است، اومانیزم دغدغه انسان را دارد. انسانی که خود را محور و اصل می‌داند. هنگامی که سخن از معیارهاست در نتیجه بحث ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و سپس بحث خوب و بد مطرح می‌شود. مؤلف کتاب **فلسفه** در پیشینه این مطلب می‌نویسد: «از زمان قدیم مسأله خوب و بد، توجه فیلسوفان یونان را به خود جلب نموده است. افلاطون چنان که در مکالمات سقراط بیان می‌دارد، معرفت یا علم را اساس خیر قرار می‌دهد. به نظر او، خیر امری مطلق است و مانند قضایای ریاضی، از طریق عقل قابل کشف می‌باشد (شریعتمداری، ۴۱۳: ۱۳۷۳). اما بحث درباره ارزش‌ها بحث ساده‌ای نیست؛ زیرا که بستر این بحث، پیوسته در تغییر است. شریعتمداری می‌نویسد: ممکن است اموری را تصویر نمود که ارزش مطلق داشته باشند؛ اما در عمل، حتی اینگونه ارزش‌ها نیز تحت تأثیر شرایط موجود در موقعیت‌ها قرار می‌گیرند. ارسطو خوبی را با شادمانی مترادف قرار می‌دهد و اصل اعتدال یا رعایت حد وسط را شرط اساسی شادمانی می‌داند... از طرف دیگر، گاهی جنبه زیاده‌روی (افراط) و یا کندروی (تفریط) باعث شادمانی فردی خواهد شد» (همان، ۴۱۴). بر اساس پیرنگ‌ها و زمینه چینی‌ها، در کشف مترها و معیارها؛ انسان ملاک عمل قرار می‌گیرد: «بدون وجود انسان ارزش تحقق پیدا نمی‌کند. اگر انسان نبود، خوب یا بد در مورد اشیاء مطرح نمی‌شد؛ بنابراین، انسان‌ها چیزی را خوب یا بد تلقی می‌کنند و این امر نتیجه احساس یا میلی است که نسبت به چیزی خاص در خود دارند» (همان، ۴۱۶). اینک این پرسش رخ می‌نماید که اگر انسان محور قرار گرفت، آیا هر عملکرد او مطلوب است یا باید معیارهای دقیق‌تری را لحاظ کرد؟ «امانوئل کانت، عملی را خوب تلقی می‌کند که از روی نیک اندیشی و طبق وظیفه انجام شود؛ به عبارت دیگر، هر گاه فرد از روی اراده و به دلیل انجام وظیفه - نه به منظور کسب منفعت یا تحصیل لذت - به کاری اقدام کند، عمل وی خوب تلقی می‌شود» (همان، ۴۱۴).

با توجه به طولانی بودن این بحث، معیارهای مطالعاتی ما، در تشخیص شایسته‌ها و نشایسته‌ها روشن می‌شود، یعنی توجه به نوعی معیار اومانستی؛ با این تأکید که به شرط انجام وظیفه باشد. ما تلاش کرده‌ایم همه شایسته‌ها و نشایسته‌هایی که در این مقاله آورده شده است، با این معیار مطابقت داشته باشد. برای نمونه، جدال یونان با «تروا»

برای پس گرفتن هلن، و مبارزه آخیلوس ابرمرد یونان با هکتور، پهلوان بزرگ تروا؛ بر اساس وظایف، کاری شایسته است؛ ولی رفتاری شخصی و افراطی که آخیلوس با جنازه هکتور می‌کند، ناشایسته است.

۳. شایسته‌ها و نشایسته‌ها

دکتر اسلامی ندوشن، نویسنده کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، می‌نویسد: «در شاهنامه، از همه آنچه بعدها، خمیرمایه فکر خیامی و عرفانی را در ادبیات فارسی تشکیل می‌دهد، نمونه‌هایی می‌یابیم که به پنج مورد اصلی اشاره می‌شود:

۱. حیرت در کار جهان و ندانستن راز او؛

۲. بی‌وفایی و بی‌سر و پایی زمان؛

۳. همه راه‌ها به مرگ ختم می‌شود؛

۴. بهره گرفتن از عمر؛

۵. صبر «(اسلامی ندوشن، ۱۰۷: ۱۳۵۴).

این موارد علاوه بر خمیرمایه تفکر خیامی، اساس تفکر لذت‌جویانه و به اعتقاد من، خمیرمایه تفکر هر اندیشمندی است که واقعیت وجودی خود را در برابر طبیعت و هنجارها و ناهنجاری‌ها برهنه می‌بیند؛ بدین معنی که اساس تفکر انسان حماسی است؛ انسانی که با طبیعت، پیوند و تماس مستقیم دارد و به همین دلیل است که هر پنج مورد یاد شده را، در کل اندیشه و عملکرد مردان ایلید نیز می‌بینیم. این جستار را بدین دلیل در مقدمه این بحث می‌آوریم که معتقدیم؛ شایسته و نشایسته حماسه، این‌هاست. باید این‌ها، در کنار این اصول ارزیابی شود.^۱ مؤلف کتاب از رنگ گل تا رنج خار نیز معتقد است که:

پندار پندارهای حماسه این است که کامی در کار نیست؛ آنچه از کام، آدمی را نصیب خواهد بود، همان جستن و باز نیافتن کام است. هیچ حماسه‌ای را سراغ نتوانیم گرفت مگر آن که پس از خواندن آن، اندوهگینانه فاصله خود را با هیچ، کمتر می‌بینیم. ایلید و اودیسه یونانی، مه‌بهاراتا و رامایانای هندی، گیلگمش بابلی و شاهنامه خودمان، تجلی فواره سرنگون‌اند؛ چه تلخ و شیرین است این سخن کازانتزاکیس که گفت: هلن در کار نیست؛ معنی هلن همان مبارزه به خاطر هلن است (سرامی، ۶۶۵: ۱۳۶۸).

۴. ناشایسته‌ها در ایلید

۴.۱. قتل نفس

از ناشایسته‌ترین اعمال، قتل نفس است؛ آن هم کشتار نزدیکان و عزیزان به دلیل موهومات و وهمیات؛ مانند قربانی. در شاهنامه قربانی کردن مرسوم نیست؛ اما در حماسه یونانی، قربانی هست؛ آن هم قربانی عزیزترین کسان. مترجم انگلیسی ایلید در این باره می‌گوید: «آگامنون دخترش ایفی زنی را به درگاه آرمیس الهه، به منظور فرو نشاندن خشم او قربانی می‌کند» (لاتیمور ۲۳: ۱۹۶۱). این موضوع در کتاب ایلید نیامده است، به دلیل این که مربوط به اردوکنشی یونان به ترواست؛ در حالی که ایلید تنها حوادث سال دهم جنگ تروا را بیان می‌کند (هومر، ۱۳۶۴).

یونانیان در راه تروا گرفتار ناملازمات طبیعی شده و پیشگویان می‌گویند که تنها راه آرام کردن خدایان، این است که آگامنون فرمانده یونانیان، دخترش ایفی زنی را به درگاه خدایان قربانی کند. آگامنون به دخترش نوید ازدواج با آخیلوس را داده بود و او را با فریب به مسلخ می‌کشاند. اگر چه این فاجعه در ایلید نیست؛ ولی در حماسه یونان هست و عملکرد یکی از شاهان حماسه یونان است.

و عملکرد یکی از شاهان حماسه یونان است.

۴.۲. کشتن زنهار خواه

معمولاً در جنگ، هر پهلوانی حریف زنهار خواه را به دلیل این که زنهار خواهی برای پهلوان، خود عین شکست است، زنهار و امان می‌دهد و خلاف این، یعنی کشتن پهلوان زنهار خواهی که عملاً درهم شکسته است، ناشایست می‌نماید. برای نمونه در ایلید، پسر پرایام - برادر ناتنی هکتور - در حالی که مصرانه زنهار می‌طلبد، به دست آخیلوس به طرز فجیعی کشته می‌شود (همان، سرود بیستم).

نمونه این امر در شاهنامه، کشته شدن سرخه پسر افراسیاب، به دست طوس است؛ در حالی که پافشاری می‌کند و گریه‌کنان امان می‌طلبد. اگر چه طوس، خود، مأمور اجرای دستور رستم است که سرخه را به همان وضعی که سیاوش کشته شده، به قتل برساند (فردوسی، ۳: ۱۸۰).

۴.۳. تاراج تن‌پوش کشتگان

در ایلید هومر می‌بینیم که وقتی پهلوانی کشته می‌شود، به غارت رفتن ساز و برگ رزمی و تن‌پوش او، خفت و ننگی بزرگ است. برای نمونه جدال آژاکس، دیومد، منلاس و چند تن از پهلوانان یونانی با هکتور، در سرود بیستم، بر سر نجات دادن نعش پاتروکل که تن پوش آخیلوس را بر خود دارد؛ اگر چه هکتور موفق می‌شود پوشاک پاتروکل را به تاراج ببرد؛ ولی یونانیان با زحمتی زیاد، نعش او را از دست هکتور می‌رهانند؛ با وجود این، یونانیان، خود، در سراسر ایلید با حریفان شکست خورده خود همین برخورد را دارند.

۴.۴. بد رفتاری با کشتگان

از دیگر نشایست‌های یونانیان، یکی هم بد رفتاری با کشتگان است. از هومر بشنویم که پس از خاک سپاری پاتروکل و پراکنده شدن مردم، آخیلوس «تکاوران سرکش خود را به گردونه بست؛ پیکر هکتور را در پی آن بست تا آن را به خاک بکشد. سه بار آن را گرد گور پاتروکل که در خواب مرگ فرو رفته بود، گرداند؛ سپس در سرپرده خود آرمید و هکتور را گذاشت که پیشانی‌اش بر خاک باشد. در این هنگام، دل فوبوس بر پسر پرایام، حتی پس از مرگ وی سوخت، سپر زرین خود را بر او پوشاند» (هومر، ۷۱۶: ۱۳۶۴). این در حالی است که هکتور از آخیلوس به التماس درخواست کرده بود که با پیکر او بد رفتاری نکنند. شرح خواهش هکتور از آخیلوس و واکنش آخیلوس را از زبان هومر بشنویم: «هکتور چشمان بی‌فروغ خود را به سوی وی - آخیلوس - بلند کرد و گفت: ترا سوگند می‌دهم به جان خودت، به زانوهایت، و به کسانی که تو را به جهان آورده‌اند؛ رفتاری نامردمی را نزدیک کشتی‌های آخابی - یونانی - با من نداشته باش» (همان، ۶۶۶).

«آخیلوس همان دم با هکتور، با همان آزارگری پیروزمندانه خشمگین رفتار کرد. پاهایش را شکافت؛ آن‌ها را با دوالی به هم فشرد؛ او را دنبال گردونه خود بست. سرش بر زمین کشیده می‌شد. بر گردونه بالا رفت؛ با دستی، بازمانده‌های شکوهمند را برافراشت و با دستی دیگر، بر تکاوران زد که با هیجان به سوی کرانه پرواز کردند. ابری از غبار، گرداگرد لاشه‌ای را که گردونه با خود می‌برد، فرا گرفت. گیسوان سیاه هکتور بر روی شن زار کشیده می‌شد و سرش که از دلارامی آراسته شده بود، بر دشت پر گرد شیاری می‌انداخت» (همان، ۶۶۸).

وسعت دامنه این ناشایستی را کتاب فرهنگ اساطیر یونان و روم، چنین شرح می‌دهد: «... روزها آشیل - آخیلوس - جسد هکتور را که موجب هلاک پاتروکل دوست عزیز وی شده بود، به همان وضع دور شهر می‌گرداند. پس از دوازده روز که این کار ادامه داشت، زئوس به تیتیس - مادر آخیلوس - مأموریت داد تا او را از بی‌احترامی نسبت به مردگان بر حذر دارد» (گریمال، ۱۴: ۱۳۶۷).

مجموعه همه نشایسته‌ترین‌ها را که فراتر از داستان کتاب ایلید است؛ ولی به هر حال، عملکرد حماسه یونان به شمار می‌رود و پس از اشغال شهر «تروا» صورت گرفته است، بررسی کنیم: «یونانیان شهر تروا را سوختند و تاراج کردند، مردان را کشتند و زنان را در میان خود بخش کردند. کاساندر - دختر پرایام - که پیشگویی شکست تروا را کرده بود، کنیز آگاممنون شد و خواهرش پولیکسن را که می‌بایست بهره آخیلوس شود، بر سر گور او سر بریدند. هکوب بیوه پرایام به اولیس رسید. اندروماک بیوه هکتور را به نئوپتولم - پسر آخیلوس - دادند. آستیاناکس پسر هکتور را که کودکی بود، از بالای بارو به زیر انداختند» (هومر، ۲۴: ۱۳۶۴).

۵. نشایسته‌ترین در شاهنامه

نشایسته‌ترین عملکرد در هر دو حماسه که البته در شاهنامه روی می‌دهد، خونخواری است، و تنها یک بار و شگفتا که از سوی یکی از خردمندان صورت می‌پذیرد «در شاهنامه، تنها یک بار، پس از جنگ دوازده رخ، یک ایرانی - گودرز - را می‌بینیم که خون دشمنش - پیران - را می‌نوشد» (اسلامی ندوشن، ۲۸۸: ۱۳۵۴). این، اگر چه از خشم و نفرت و به سبب کین هفتاد پور گزین گودرز است؛ اما باز هم نشایسته‌ترین است. بسیار نشایسته است؛ چرا که در فرهنگ مبارزات حماسی این قوم، اینگونه رفتارها سابقه و زمینه‌ای ندارد؛ اگر بپذیریم که فردوسی خشونت‌های موجود در حماسه ایرانی را، برای خوشایندی ذوق ایرانیان مسلمان شده، ویرایش نکرده باشد^۲. از این درگذریم و سخن زرین کوب را مرور کنیم که می‌نویسد: «حماسه فردوسی جلوه گاه اعتدال اخلاقی است. حاصل تعلیم این حماسه، پرورش حس تجاوز نسبت به عقل و عدالت - که افلاطون آن را عیب عمده هومر می‌داند - نیست؛ بلکه احیاء حس نفرت نسبت به تمام آن چیزهایی است که داد و نیکی را از بین می‌برد (زرین کوب، ۱۷۵: ۱۳۵۲).

آنچه گفتیم، از خشونت یونانیان بود که با سایر کرده‌هایشان سازگار است؛ ولی دریغا که در شاهنامه نیز چنین فاجعه‌ای را می‌بینیم که عظمت فاجعه و ناشایستی آن، در کنار لطافت و بزرگی روح ایرانی، نمودی زشت دارد. در نبرد کین سیاوش، قسمت اعظم توران زمین فتح می‌شود. رستم هر بخش را به سرداری واگذارده و از او می‌خواهد که به داد حکومت کند؛ اما با اعتراض و تحریک زواره که سوگ سیاوش را نمی‌تواند از سر به در کند، رستم و ایرانیان کشتاری فجیع را می‌آغازند که از روح و حتی خشم ایرانی بعید است. بیان ماجرا از زبان فردوسی:

زواره یکی سخت سوگند خورد	فرو ریخت از دیدگان آب زرد
کزین پس نه نخجیر جویم نه خواب	نپردازم از کین افراسیاب
نمانم که رستم برآساید، ایچ	همی کینه را کرد باید بسیج...
برانگیخت آن پیلتن را ز جای	تہمتن همان کرد کاو دید رای
همه غارت و کشتن اندر گرفت	همه بوم و بر، دست بر سر گرفت
ز توران زمین تا به سقلاب و روم	نماندند یک مرز آباد بوم
همی سر بریدند برنا و پیر	زن و کودک خرد کردند اسیر
برین گونه فرسنگ بیش از هزار	برآمد ز کشور سراسر دمار

(فردوسی، ۳: ۱۹۴)

محور حماسه، کین‌خواهی است. نامجویی‌ها و سرافرازی‌ها، همه با این انگیزه پدیدار می‌شوند و اوج می‌گیرند و این در حماسه‌های دنیا مشترک، و اساس است؛ اما در کنار این‌ها و ورای همه این‌ها، چیز دیگری نیز در شاهنامه هست که در دیگر حماسه‌ها یافت نمی‌شود و آن، غلبه عشق بر کینه‌های قومی و ملی، و بر باد شدن کین و کین خواهی به دست مهربان عشق است. والاترین نمونه، داستان زال و رودابه می‌باشد که خود بی‌نیاز از شرح و بیان است.

۶. شایسته‌های شاهنامه

۱. ۶. صلح جویی، ملازمه قهرمانی و خردمندی، معنویت گرایی

بدان اندازه که شاهنامه در باب چیرگی فرهنگ بر کام پرستی و آرزوپردازی، برتری هنر بر گهر و پرهیز از کاهلی حرف می‌زند، در ایلید این مقوله یا کمتر است یا شاید بتوان گفت نیست «اگر جنگ ایران و توران را با ایلید و اودیسه هومر مقایسه کنیم، به استنتاج‌های گرانبهایی دست خواهیم یافت که عمق انسانی تمدن ایرانی را بر ما آشکار می‌کند» (اسلامی ندوشن، ۳: ۱۳۵۴).

زرین کوب در کتاب نه شرقی نه غربی، انسانی می‌نویسد: «با شکوه‌ترین؛ اما نجیب‌ترین سیمای دوران اساطیر شاهنامه - کیخسرو - در پایان یک عمر کار و کوشش، آرامش روحانی را که آرمان تمام طبقات صلح جوی شاهنامه است، بر کر و فر زندگی که ایده‌آل طبقات موبدان را تجسم می‌داد، ترجیح داد. آرامش روحانی که آن را کیخسرو و یارانش در انزوای کوه به دست آوردند و فردوسی خود در عبرت به دست آورد» (زرین کوب، ۱۷۸: ۱۳۵۲).

زرین کوب این آرامش را در مورد ایرج بدینگونه بیان می‌کند: «در دنیای عظیم شاهنامه که تمایلات صلح‌جویی یک طبقه، با بلند پروازی‌های تند و سرکش طبقات دیگر، برخوردی شدید دارد، حس دزدگی و درونگرایی، تجلی دیگری خواهد بود، از تمایلات صلح‌جویانه. جالب آن است که این احساسات، اولین بار در وجود ایرج تظاهر می‌کند پدر واقعی و مظهر کامل نام و وجود قوم است» (همان، ۱۷۷).

این تمایل صلح‌جویانه بعدها در سیاوش، کیخسرو و لهراسب هم به ثمر می‌نشیند. سیاوش به هیچ وجه، حاضر به آرایش به خبثت و خشونت نیست و جان خود را، بر سر صفای روح می‌بازد. کیخسرو هم پس از انتقام پدر، در اوج قدرت، در برف - که سمبل سفیدی است - ناپدید می‌شود و لهراسب در اواخر عمر، حکومت را به پسر سلطنت پرستش - گشتاسب - داده و در معبدی به نیایش می‌پردازد. در میان شایسته‌ها، باید از خردمندی و کاردانی در برابر خیره سری و خشک مغزی نیز نام برد.

«در دنیای شاهنامه، قهرمانی تنها محدود به دلاوری در میدان جنگ نیست؛ خردمندی هم لازمه قهرمانی است و از همین روست که در وجود رستم، کیخسرو و دیگران، پیوسته دلاوری با دانایی آمیخته است. حس غروری که در شاهنامه هست، همان اندازه که بر پیروزی‌های مادی تکیه دارد، با پیروزی‌های معنوی هم پیوسته است و همین امر است که آن را، حتی در زمان ما، زنده و پر معنی نگاه داشته است» (همان، ۱۷۵).

به اعتقاد من، همین امر است که حماسه ایرانی را به عنوان حماسه شایسته‌ها، جلوه می‌دهد و آن را به عنوان حماسه انسان‌های برتر و پر معنویت‌تر می‌نمایاند. در حماسه ایرانی - شاهنامه - افق‌های دید، انسانی و والاتر است.

«حماسه ایران کوشش و تقلایی برای دست یافتن به گنج‌های طلا، برای دست یافتن به زن‌های گریز پا، برای دست یافتن به راه‌های بازرگانی شرق و غرب نیست؛ حماسه یک قوم است برای دفاع از هستی خویش؛ برای مقاومت در مقابل وحشیگری و تجاوزگری؛ برای مقاومت در برابر دنیایی که بر ضد تمام هستی او مجهز شده است» (همان، ۱۷۴).

بی‌گمان، کاوش در حماسه‌ها و استخراج شایسته و نشایسته‌ها که به نوعی بیانگر روح حماسه‌هایند، برتری شاهنامه بر ایلید و برتری روح و معنویت شرق بر غرب هویدا می‌شود. در حماسه ایرانی، انگیزه جنگ‌ها، ادامه جنگ‌ها و همه عملکردهایی که در راستای نبردها صورت می‌پذیرد؛ همگی تعارض و تقابل شایسته‌ها و نشایسته‌ها و میل به برتر نشانیدن شایسته‌ها، از نشایسته‌هاست. پس جنگ در شاهنامه و حماسه ایران، جنگ بین شایسته و نشایسته است.

«جنگی پایان ناپذیر در این حماسه (شاهنامه) هست که به ایران و توران محدود نیست. دامنه آن، به همه ایران می‌رسد. افراسیاب آن سوی آمودریا، دیو سپید آن سوی البرز، ضحاک از دشت تازیان، و خاقان از بیابان‌های تاتار» (همان، ۱۷۴).

اما ببینیم در برابر این ژرفای معنوی شاهنامه، در آن سو، در حماسه یونان، چه خبر است: « لشکریان یونان در بندر اولیس، در سرزمین بثوسی، گرد آمدند؛ اما باد مخالف می‌وزید و کالکاس پیشگوی گفت که خدایان در این کار دست دارند و آگاممنون برای این که خدایان را رام کند، می‌بایست، دختر خود - ایفی ژنی - را قربانی کند و وی بدین کار تن در داد » (هومر، ۲: ۱۳۶۴).

زرین کوب در مقاله « نفوذ در دنیای شاهنامه »، در کتاب *نه شرقی نه غربی انسانی*، بین دو حماسه ایرانی و یونانی مقابله‌ای انجام داده، می‌نویسد: « ایران در زندگی اساطیری خود، حالتی خلاف حالت زنفوبی (xenophobie) - بیگانه دشمنی - یونانیان نشان داده است. چهره‌های بیگانه‌ای هم در شاهنامه هست که محبت و علاقه ما را بر می‌انگیزد » (زرین کوب، ۱۷۷: ۱۳۵۲).

در شاهنامه، چهره پیران ویسه و اغریث، آن قدر گیرا هستند که خواننده، نسبت به آن‌ها تمایل و همدردی پیدا می‌کند، اما مقوله « بیگانه دشمنی » که دکتر زرین کوب مطرح کرده، ممکن است، شامل یونانیان شود؛ اما شامل هومر نخواهد شد؛ زیرا هومر والاتر است. به نظر می‌رسد، سراسر کتاب ایللیاد هومر، تکریم و توضیح معنویات هکتور است؛ تا آن جا که می‌توان گفت: ایللیاد، کتاب هکتور و یا به تعبیری « هکتور نامه » است. چهره‌های هکوب، پرایام و اندروماک: مادر، پدر و زن هکتور نیز از چهره‌های نافذ و گیرا و تأثیر گذارنده در ایللیاد است. در واقع، بر سر آنم که بگوییم: دست کم در ایللیاد هومر، آن « بیگانه دشمنی » شلنگ‌انداز و بی‌رویه نیست و این ادعا در باره هومر و ایللیاد، خود از شایسته‌هاست.

از دیگر شایسته‌های شاهنامه و پهلوانانش، داد و توصیه به دادگستری است. نویسنده کتاب فردوسی و هومر می‌گوید: « کلمات داد و خرد در هیچ اثری به اندازه شاهنامه، به کار نرفته است. مفهوم داد در شاهنامه، بسیار عمیق است. داد برای انسان، مسأله‌ای جوهری است و بیداد عرضی » (جمالی، ۹۷: ۱۳۶۸).

این، واقعیتی سترگ است. جای جای شاهنامه از دادجویی و دادخواهی پر است. در میان شاهان شاهنامه، از یکاووس و گشتاسب که بگذریم، دیگران همه پاسداران داد و دادگستری‌اند. در جمع پهلوانان ایرانی نیز از طوس و اسفندیار که بگذریم، همه، عاشقان و عاملان دادگستری‌اند. شاهنامه خود سرشار است از اندرز به دادگری و رعایت حقوق دیگران؛ چه آن جا که فرماندهی، نیروهای زیر نفوذش را به امری می‌گمارد؛ چه در آخرین حرف‌ها و وصایای پادشاهان، این امر هویداست. برای نمونه پس از بر ملا شدن توطئه حمله سلم و تور به ایران، و تصمیم فریدون شاه، بر آماده شدن برای جنگ، ایرج مخالفت می‌ورزد و به نیای خود - فریدون - می‌گوید:

نباید. مرا تاج و تخت و کلاه	شوم پیش ایشان دوان بی‌سپاه
بگویم که ای نامسداران من	چنان چون گرمی تن و جان من
به بیهوده از شهریار زمین	مدارید خشم و مدارید کین...
دل کینه ورشان بدین آورم	سزاورتر زان که کین آورم

(فردوسی، ۱: ۹۸)

ایرج خود به دیدار برادران می‌شتابد، پیش از آن که برادران بدو حمله‌ور شوند. ایرج را با آن‌ها گفتاری است ژرف؛ نه از سر ناتوانی و هراس؛ بلکه از روی محبت و صفا. ایرج خطاب به آن پلید اندیشان چنین می‌گوید:

من ایران نخواهم نه خاور زمین	نه شاهی، نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام او تیرگی است	بر آن مهتری بر، ببايد گریست
سپهر بلند ار کشد زین تو	سرانجام خشت است بالین تو
مرا تخت ایران اگر بود زیر	کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
سپر دم شما را کلاه و نگین	بدین روی با من مدارید کین
زمانه نخواهم به آزارتان	اگر دور مانم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آیین من	مبادا ز گردن کشی دین من

(همان، ۱۰۲)

اگر همچون آگاممنون ذر ایلید، در شاهنامه کیکاووس را داریم؛ در شاهنامه منوچهر هم هست که در میان شاهان و فرماندهان همه حماسه‌ها، بی‌همتاست. آخرین اندرزه‌های منوچهرشاه، به جانشینش چنین است:

بفرمود تا نوذر آمدش پیش	ورا پندها داد ز اندازه بیش
که این تخت شاهی فسون است و باد	بر او جاودان، دل نباید نهاد
مرا بر صد و بیست شد سالیان	به رنج و به سختی بیستم میان
بسی شادی و کام دل راندم	به رزم اندرون، دشمنان ماندم
بجستم ز سلم و ز تسور سترگ	همان کین ایرج نیای بزرگ
جهان ویژه کردم ز پتیاره‌ها	بسی شهر کردم، بسی چاره‌ها
نیرزد همی زندگانش، مرگ	درختی که زهر آورد بار، برگ
از آن پس که بردم بسی درد و رنج	سپر دم تسو را تخت شاهی و گنج
چنان دان که خوردی و بر تو گذشت	به خوشتر زمان باز بایدت گشت

(همان، ۲۱۷)

۲.۶. شایست‌های ویژه شاهنامه

شایست‌هایی نیز هست که ویژه شاهنامه‌اند و ایلید از آن‌ها تهی است؛ این‌ها عبارتند از: عفت تهمینه همسر رستم؛ دلاوری و از جان گذشتگی جریره مادر فرود و همسر سیاوش؛ شهامت و دلاوری زنی گردآفرید نام و عرفان و درون‌گرایی ایرج، کیخسرو، لهراسب و سیاوش. از این‌ها گذشته، در یک نگاه کلی، که یکی از داستان‌های شاهنامه - مثلاً جنگ ایران و توران در کین سیاوش - و ایلید را در کنار هم قرار دهیم، برتری و شایستگی شاهنامه بر ایلید هویدا می‌شود. مؤلف کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، در این باره گفته‌ای دقیق دارد:

«جنگ ایران و توران در کین‌خواهی سیاوش، یادآور جنگ یونانیان و ترواییان در ایلید هومر است؛ با این تفاوت که در ایلید، نبرد بر سر زیبایی است و در شاهنامه، بر سر خوبی. جنگ شاهنامه مفهومی دقیق‌تر و انسانی‌تر دارد» (اسلامی ندوشن، ۱۷۳: ۱۳۵۴).

۳.۶. بهرام گودرز، تندیس یک شایست

از شایست‌های هر حماسه این است که پهلوان به خواری تن در نمی‌دهد، حتی اگر بمیرد. در یکی از نبردهای ایران و توران، بهرام پسر گودرز، پس از بازگشت از معرکه نبرد، درمی‌یابد که تازیانه‌اش - که نامش بر آن نوشته شده - در میدان جنگ رها شده است. وی ننگ این که تازیانه را تورانیان به غنیمت برند، تاب نمی‌آورد و علیرغم ممانعت پدر و برادرانش، آهنگ باز یافتن تازیانه می‌کند و در حالی که روز، رو به پایان است، به تنهایی به لشکرگاه تورانیان می‌رود. شرح ماجرا از زبان فردوسی:

دوان رفت بهرام پیش پسدر	که ای پهلوان یلان سر به سر
بدانگه که آن تاج برداشستم	به نیزه به ابر اندر افزاشتم
یکی تازیانه ز من گم شده ست	چو گیرند بی‌مایه ترکان به دست
به بهرام بر، چند باشد فسوس	جهان پیش چشمم شود آبنوس
نشسته بر آن چرم، نام من است	سپهدار پیران بگیرد به دست
شوم تیز و تازانه بساز آورم	اگر چنسد رنج دراز آورم...
بدو گفت گودرز پیر ای پسر	همی بخت خویش اندر آری به سر
ز بهر یکی چوب بسته دوال	شوی در دم اختر شوم فال...
بدو گیو گفت: ای برادر مشو	فراوان مرا تازیانه ست نو...

چنین گفت با گیو، بهرام گُرد
شما را ز رنگ و نگار است گفت
گر آیدون که تازانه باز آورم
و ز آن جاسوی قلب لشکر شتافت
که این ننگ را خرد نتوان شمرد
مرا آن که شد نام با ننگ جفت
و گرسر ز کوشش به گاز آورم...
همی جُست تا تازیانه بیافت

(فردوسی، ۴: ۱۰۴-۱۰۱)

اما این پایان حادثه نیست، زیرا در بازگشت، تورانیان بهرام را محاصره می‌کنند و او تا انتهای تاب و توان می‌ایستد و می‌رزد.

چو بهرام یل گشت بی‌توش و تاو
یکی تیغ زد بر سر کتف اوی
جدا شد ز تن، دست خنجر گذار
پس پشت او اندر آمد تیزاو
که شیر اندر آمد ز بالا به روی
فرو ماند از رزم و برگشت کار

(همان، ۱۰۸)

از آن جا که بازگشت بهرام به درازا می‌کشد، برادر زاده‌اش - بیژن - به همراه جمعی از سپاهیان در پی او می‌روند.

دلیران برفتند هر دو چو گرد
به دیدار بهرامشان بُد نیاز
بدان جای پرخاش و ننگ و نبرد
همی خسته و کشته جُستند باز

(همان، ۱۰۸)

بدین سان بهرام گودرز، تندیس شایسته نام جویی و سرافرازی است. تندیس برتری نام بر ننگ به بهای باختن جان. در پی این شایسته، جا دارد باز هم از رستم یاد کنیم. در جدال با اسفندیار، رستم می‌داند هرکس اسفندیار را بکشد، دودمانش بر باد خواهد رفت؛ یعنی همه آنچه نیاکانش بر جا نهاده و او آن را پرورانده است؛ ولی رستم از دست دادن این همه را، به دست بسته در زنجیر و پیاده دوان به دنبال اسفندیار تا کاخ گشتاسب رفتن، برای نمردن، ترجیح می‌دهد؛ زیرا این ننگ برای او کشنده است.

۷. شایسته‌های مشترک

از سیره‌های نیک پهلوانان هر دو حماسه، نحوه جنگ‌های تن به تن آنان است. بدین صورت که دو پهلوان، ابتدا جنگ را از راه دور با تیرباران شروع می‌کنند و در صورت بی‌نتیجه بودن، با شمشیر و نیزه با یکدیگر در می‌افتند و سرانجام، به جدال از نزدیک و کشتی می‌پردازند. هانری ماسه نیز در کتاب فردوسی و حماسه ملی می‌نویسد:

در جنگ تن به تن، به طور کلی، دو رقیب پس از یک باران تیر، با نیزه به همدیگر هجوم می‌آورند و سرانجام، دست به شمشیر می‌یازند. اگر نیروی هر دو برابر بود، به وسیله گرز با هم می‌جنگند و در پایان کشتی تن به تن پیش می‌آید (ماسه، ۱۸۷: ۱۳۵۰).

اما آنچه ما را وامی‌دارد که این را جزء شایسته‌ها بدانیم، این است که در این شیوه، پهلوان هر مرحله به حریفش نزدیکتر می‌شود و شایستگی افزون‌تر خود را اثبات می‌کند. پس هر جا در یک جدال، پهلوان حریفش را با تیر، نیزه یا کمند شکست می‌دهد؛ برای او اوج شرمساری را فراهم می‌کند. برای نمونه، می‌توان به جدال رستم و کاموس کشانی اشاره کرد که رستم او را با کمند می‌گیرد. در داستان رستم و اسفندیار نیز فردوسی برای این که عظمت مصیبت رستم را بیان کند، عجز او را در برابر تیرهای اسفندیار شرح می‌دهد و رستم، بدون آن که بتواند جدال کند، به جانب تپه‌ها می‌گریزد.

۸. شایست‌های ایرانی در برابر شایست‌های یونانی^۳

از شایست‌های برتر حماسه، نام جویی و والا زیستن است که پهلوانان همه رذالت‌ها را زیر پا می‌نهند، خود را تزکیه می‌کنند و یک عمر خودسازی می‌کنند تا به زیور نام نیک، آراسته شوند. در کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چنین آمده است که: « نزد ایرانیان نام بر نان برتری دارد. نام در خدمت به نیکی به دست می‌آید » (اسلامی ندوشن، ۱۵: ۱۳۵۴).

نیکی، مهربانی و رافت همه مقدمات نام نیک‌اند و جالب این که پهلوانان ایرانی، در شاهنامه، نسبت به پهلوانان یونانی در ایلید، مهربان‌تر و نیکوکارترند. آن چنان که در پیش گفته شد، برای آخیلوس سرافرازی مهم است؛ ولی آنگاه که از آگاممنون قهر می‌کند و انبوه هموطنانش را می‌بیند که به دست ترواییان کشته می‌شوند، هیچ دگرگون نمی‌شود؛ اما رستم هم که سرافرازی را می‌خواهد، به دلیل اهانت کیکاووس به او، از شاه آزرده شده و قهر می‌کند؛ ولی آنگاه که گودرز خردمند نزد او می‌رود و از او می‌پرسد که اگر کاووس مقصر است، ایرانیان را چه گناهی است:

تو دانی که کاووس را مغز نیست به تیزی، سخن گفتنش نغز نیست
تهمتن گر آزرده گردد ز شاه هم ایرانیان را نباشد گناه

(فردوسی، ۲: ۲۰۴)

رستم پای بر سر خشم خود می‌نهد و به احترام ایران و ایرانیان، با کاووس خیره سر، از در آشتی در می‌آید. پر واضح است که راه سرافرازی و نامجویی رستم از چه گذرگاه پاک و بی‌آلایشی می‌گذرد و نه این که به هر قیمتی فقط خود و آوازه خود را حفظ کند. اگر چه گفتنی است که لجاجت اسفندیار در منازعه‌اش با گشتاسب و بی‌تفاوتی‌اش در باره مرگ سی و هشت برادرش کم از سبکسری آخیلوس ندارد؛ اما این جا در شاهنامه، در کنار اسفندیارها و طوس‌ها، رستم‌ها و گودرزها نیز هستند که روح لطیف و نجیب ایرانی را به نمایش درآورند؛ در حالی که در آن جا در ایلید، در کنار خیره سری‌های آخیلوس، هیچ‌کس نیست که سیاهی عملکردهای ناپسند او را بزداید. تنها هکتور پهلوان است که او هم در صف مبارزانی است که دشمن یونانند.

۹. نتیجه

اگرچه از لحاظ اصالت و بکر بودن حماسه‌ها، ایلید را به مختصات حماسه اولیه و شفاهی نزدیکتر می‌بینیم و شاهنامه را باید در شمار حماسه‌های ثانوی و به نوعی ویرایش شده به شمار آوریم؛ ولی در مقایسه این دو حماسه، با همین کیفیتی که دارند، نمونه‌های شایست‌ها در هر دو قابل توجهند و در ایلید اگر کمتر به نظر می‌آید، باید به حجم کمتر آن نیز عنایت داشت؛ اما نمونه‌های نشایست‌ها در گستره قابل توجه شاهنامه (حدود ۶۰ هزار بیت) در برابر ایلید بسیار کمتر است و ایلید نشایست‌های بیشتری را در خود نهفته دارد.

یادداشت‌ها

۱. زنده یاد، ذبیح الله صفا در باره فردوسی و دلایل ناکامی‌هایش چنین نوشته است: « یکی از علل ناکام ماندن فردوسی و بی‌نصیب گشتن او از صلات و جوایز موفور محمود، دوستی و رابطه او با ابوالعباس - فضل بن احمد اسفرائینی، نخستین وزیر محمود... که محمود وی را مصادره کرد و خانه و ضیاع و عقار او را فرو گرفت - بوده است. علل دیگری نیز در باب نفرت محمود از فردوسی در میان بود و در رأس همه آن‌ها یکی تشیع فردوسی است... و دیگر اظهار محبت شدید فردوسی است به ایران قدیم و پادشاهان بزرگ عجم که گویا محمود خود را از همه آنان فزون‌تر می‌شمرد (صفا، ۱۸۶-۷: ۱۳۶۳).

۲. در منظومه‌های حماسی طبیعی و ملی، شاعر به ابداع و خلق توجهی ندارد، بلکه داستان‌های مدون کتبی یا شفاهی را که به ظاهر از بعضی وقایع خارجی نشأت گرفته و به تدریج بر اثر نقل و تخیل ناقلان کم‌ و کیفی تغییراتی در آن راه جسته و با حوادث و اتفاقات دیگری که اغلب زماناً مؤخر از آن یا مقدم بر آن است، ترکیب یافته است؛ مانند یکی از ناقلان نقل می‌کند... از اینگونه منظومه‌های حماسی می‌توان از ایلید و اودیسه هومر و رامایانا و مهابهارات متعلق به

هندوان و قطعات مختلفی از یشت‌ها و منظومه ایاتکار زبیران و شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و بهمن‌نامه حکیم ایرانشاه و گرشاسب نامه اسدی طوسی و برزوتامه و جهانگیرنامه و... نام برد (همان، ۵).

در منظومه‌های حماسی مصنوع، سر و کار شاعر با داستان‌های پهلوانی مدونی نیست؛ بلکه خود به ابداع و ابتکار می‌پردازد و داستانی را از پیش خود به وجود می‌آورد. در اینگونه داستان‌ها، شاعران آزاد و مختارند با رعایت قواعد و قوانینی که برای شعر حماسی در میان است، هر گونه بخواهند موضوع داستان خویش را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند. در ادبیات اروپایی از اینگونه منظومه‌های حماسی، فراوان داریم. از آن قبیل است: منظومه هانریاد (henriade) ولتر، نویسنده و شاعر فرانسوی (همان، ۶).

از این طریق ما به دو نوع حماسه دست می‌یابیم: ۱. حماسه‌های اساطیری پهلوانی که متعلق به ایام پیش از تاریخ و یا مواضع مهم فلسفی و مذهبی است؛ مانند منظومه حماسی رامایانا و مهابهارات... و قسمت بزرگی از شاهنامه... و منظومه‌های ایلپاد و اودیسه ۲. منظومه‌های حماسی تاریخی، که در عین آن که مبتنی بر تصور و خیال است، قسمت‌های تاریخی نیز در آن دیده می‌شود؛ مانند کمدی خدایی اثر دانته و بعضی از قسمت‌های انه اید و پرزیل. در زبان فارسی نیز از اینگونه منظومه‌های حماسی بسیار است مانند ظفرنامه حمدالله مستوفی و شهنشاہ نامه صبا (همان، ۷).

۳. از جمله عواملی که بدین منظومه پهلوانی (شاهنامه)، عظمت می‌بخشد و آن را در ردیف آثار فناپذیر اخلاقی قرار می‌دهد؛ این است که در حماسه‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه، جنگ و انتقام‌جویی که محور اصلی رویدادهاست، به رغم جنگ‌های دیگر نوع بشر، برای ارضای حس خودخواهی و برتری جویی قهرمانان انجام نمی‌گیرد، بلکه غالباً به منظور ایفای وظیفه‌ای مقدس و همراه با اهداف متعالی به وقوع می‌پیوندد و این تذکار حکیمانه: که هرکس ستم روا دارد و بدی کند، دیر یا زود سزای عملش را خود یا فرزندان او خواهند دید؛ پیش روی همیشگی پهلوانان دست پرورده فردوسی است (رزمجو، ۲۳۵: ۱۳۶۶).

منابع

الف. فارسی

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۴). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: یزدان، چاپ چهارم.
- جمالی، کامران. (۱۳۶۸). *فردوسی و هومر*. تهران: اسپرک.
- دیویس، تونی. (۱۳۷۸). *اومانیزم*. ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- رزمجو، حسین. (۱۳۶۶). *شعر کهن در ترازی نقد اخلاق اسلامی*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ج: ۲.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۲). *نه شرقی نه غربی انسانی*، تهران: امیرکبیر.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۶۸). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شریعتمداری، علی. (۱۳۷۳). *فلسفه (مسائل فلسفی - مکتب‌های فلسفی - مبانی علوم)*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم.
- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۶۳). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- فردوسی طوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). *شاهنامه*، چاپ مسکو. به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- گریمال، پی.یر. (۱۳۶۷). *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ترجمه احمد بهمنش، تهران: امیرکبیر.
- ماسه، هانری. (۱۳۵۰). *فردوسی و حماسه ملی*، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تبریز: دانشگاه تبریز.
- هومر. (۱۳۶۴). *ایلپاد*، ترجمه سعید نفیسی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

ب. انگلیسی

13. Latimore, Richard (1961). *Iliad of Homer*. Chicago: The University of Chicago Press.